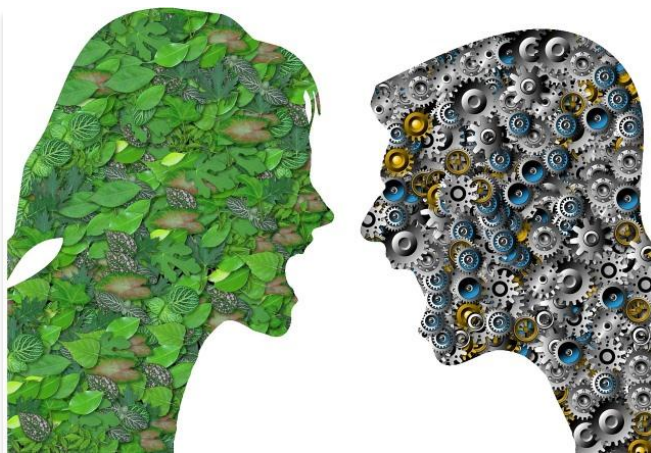


هزینه‌ی سنگین وسواس به تولید ناخالص داخلی

کاشیک باسو*



ترجمه‌ی آزاد - شریف‌زاده



*کاشیک باسو، اقتصاددان ارشد پیشین بانک جهانی، مشاور ارشد اقتصادی دولت هند، استاد اقتصاد در دانشگاه کرنل و عضو ارشد غیرمقیم مؤسسه‌ی بروکینگز

با وجود این‌که اقتصاددانان مدت‌هاست به محدودیت‌های تولید ناخالص داخلی GDP, Gross Domestic Product به‌عنوان شاخصی برای رفاه اقتصادی، واقف هستند، همچنان به‌طور گسترده از این شاخص به‌عنوان معیار موفقیت استفاده می‌شود. پافشاری بر این نگاه محدود به رشد، به نابرابری اقتصادی عمیق‌تر، تهدیدهای فزاینده علیه دموکراسی، و بحران اقلیمی منجر شده که آینده‌ی سیاره را به خطر انداخته است.

در اقتصاد جریان اصلی، توصیف معمولاً جایگاه پایین‌تری نسبت به تحلیل دارد. برچسب «صرفاً توصیفی» زدن به یک اثر، نوعی بی‌اهمیتی را القا می‌کند. اما همان‌طور که آمارتیا سن، اقتصاددان برنده‌ی جایزه نوبل، در مقاله‌ای مهم در سال ۱۹۸۰ خاطرنشان کرد، هر عمل توصیفی دربردارنده‌ی انتخاب‌هایی است. چه در حال توصیف یک رویداد تاریخی، یک فرد یا یک کشور باشیم، آنچه برای گنجاندن یا حذف انتخاب می‌کنیم، می‌تواند بسیار حیاتی باشد. توصیف، ادراک را شکل می‌دهد، و ادراک نیز می‌تواند رفتار را به‌طور عمیقی تحت تأثیر قرار دهد.

توصیف وضعیت اقتصادی یک کشور، وظیفه‌ای پیچیده است. در گذشته، دانشمندان کتاب‌های مفصلی نوشتند تا بحث کنند که آیا یک کشور از کشوری دیگر وضعیت بهتری دارد یا نه. اما با گذشت زمان، یک شاخص واحد بر این گفت‌وگو مسلط شد: تولید ناخالص داخلی (GDP)، که نشان‌دهنده‌ی ارزش تمام کالاها و خدمات تولیدشده در یک کشور در طول یک سال است. با برخی تعدیلات، این شاخص تخمینی از کل درآمد جمعیت نیز به شمار می‌رود. این یک معیار فوق‌العاده خلاصه و فشرده است که اغلب به‌عنوان نماینده‌ای از رفاه اقتصادی به کار می‌رود.

همان‌طور که دایان کوپل در کتاب سال ۲۰۱۴ خود درباره‌ی تاریخچه‌ی GDP اشاره کرده است، ظهور این شاخص نقطه عطفی در سیاست‌گذاری اقتصادی بود. تولید ناخالص داخلی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ توسط سیمون کوزنتس توسعه یافت، نظم و دقت لازم را به مباحث سیاست‌گذاری وارد کرد. دیگر سیاستمداران نمی‌توانستند صرفاً با اشاره به ساختمان‌های بلند از پیشرفت صحبت کنند (گرچه بسیاری هنوز چنین می‌کنند). امروزه، ارزیابی عملکرد اقتصادی یک کشور در طول زمان به معنای دنبال کردن رشد GDP آن کشور است.

بی‌تردید، راه‌های دیگری نیز برای ارزیابی رفاه ملی وجود دارد، مانند «شاخص توسعه‌ی انسانی» سازمان ملل متحد و «شاخص رفاه مشترک» بانک جهانی. اما زمانی که صحبت از این است که آیا عملکرد یک اقتصاد از اقتصاد دیگر بهتر است یا نه، تولید ناخالص داخلی یا تولید ناخالص داخلی سرانه، همچنان معیار پیش‌فرض باقی مانده است.

در حالی که تولید ناخالص داخلی بدون شک نقش ارزشمندی در اقتصاد مدرن ایفا کرده است، محدودیت‌های آن روزبه‌روز آشکارتر و نادیده‌گرفتن این محدودیت‌ها دشوارتر می‌شود. به تدریج، این شاخص به خودی خود به هدف تبدیل شد و به سیاستمداران این امکان را داد که از ارقام رشد اقتصادی به عنوان ابزاری برای منحرف کردن توجه از شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی پایدار استفاده کنند.

نگرانی فزاینده نسبت به سیاست‌گذاری‌های مبتنی بر تمرکز بر GDP، به شکلی نیرومند در گزارش سال ۲۰۲۱ دبیرکل سازمان ملل، آنتونیو گوترش، با عنوان «دستورکار مشترک ما» بیان شد؛ گزارشی که از سیاست‌گذاران جهانی می‌خواست مجموعه‌ای جامع‌تر از شاخص‌های پیشرفت را در نظر بگیرند.

به عنوان یک شاخص اقتصادی، تولید ناخالص داخلی (GDP) سه ضعف اساسی دارد:

اول، تمرکز صرف بر درآمد کل یک کشور، می‌تواند توهم رفاه گسترده را ایجاد کند، حتی در شرایطی که نابرابری در حال افزایش است. GDP سرانه ممکن است افزایش یابد، در حالی که اکثریت مردم در وضعیت بدتری قرار می‌گیرند. همان‌طور که جوزف استیگلیتز در کتاب خود *سقوط آزاد ۲۰۱۰* نوشت: «یک بزرگ‌تر به این معنا نیست که همه - یا حتی بیشتر مردم - سهم بزرگ‌تری از آن دریافت می‌کنند.» با این حال، بسیاری ممکن است از رشد GDP خوشحال شوند - درست مانند زمانی که از تعداد مدال‌های المپیک کشورشان شادی می‌کنند - بدون آن‌که بپرسند چه کسانی واقعاً از این رشد سود خواهند برد.

این نگرانی در گزارش کمیسیون سنجش عملکرد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی مورد تأکید قرار گرفت؛ کمیسیونی که در سال ۲۰۰۸ به ابتکار رئیس‌جمهور وقت فرانسه، نیکولا سارکوزی، تشکیل شد و اقتصاددانان برجسته‌ای مانند استیگلیتز، آمارتیا

سن و دیگران را دربر داشت. این کمیسیون در گزارش نهایی خود خواستار گنجاندن شاخص‌هایی همچون توزیع درآمد و نابرابری در کنار GDP شدند.

دومین، ضعف GDP این است که حداکثرسازی آن اغلب به فعالیت‌هایی پاداش می‌دهد که به تضعیف حکمرانی دموکراتیک می‌انجامند. ثروتمند بودن افراطی تنها به معنای داشتن تعداد بیشتری خودرو، عمارت، هواپیما و قایق تفریحی نیست. در عصر رسانه‌های اجتماعی و هوش مصنوعی، ثروت شدید همچنین به معنای داشتن صدایی بلندتر و تأثیرگذاری نامتناسب بر نحوه‌ی تفکر مردم است.

در جوامع سنتی، وقتی یک ارباب فئودال وارد جلسه‌ی شورای روستا می‌شد، مردم عادی که تا لحظاتی پیش در حال بحث و مطالبه‌ی تغییر بودند، ناگهان سکوت می‌کردند. همین پویش اکنون در مقیاسی جهانی در حال تکرار است. با تمرکز ثروت در دستان معدودی و تسلط چند پلت‌فرم آنلاین بر آنچه میلیاردها کاربر اینترنتی می‌بینند و می‌شنوند، بسیاری دریافته‌اند که صدای خود - اساسی‌ترین ابزار دموکراسی - را از دست می‌دهند.

کاملاً روشن است که زمان آن فرارسیده تا شاخص‌های جدیدی برای سنجش پیشرفت ملی طراحی کنیم که نیروهای تهدیدکننده‌ی دموکراسی را تقویت نکنند. همان‌طور که قاضی برجسته‌ی دیوان عالی ایالات متحده، لوئیس براندایس، هشدار داده بود: «ما می‌توانیم در این کشور دموکراسی داشته باشیم یا ثروت عظیمی که در دستان معدودی متمرکز است؛ اما نمی‌توانیم هر دو را هم‌زمان داشته باشیم..»

در نهایت، تولید ناخالص داخلی می‌تواند به بهای آسیب به نسل‌های آینده، افزایش یابد. ما می‌توانیم - و در عمل نیز چنین می‌کنیم - با اعمال فعالیت‌هایی که به محیط زیست آسیب می‌زند و تغییرات اقلیمی را تشدید می‌کند، رشد GDP را بالا ببریم؛ در حالی که زمینی خشک برای آیندگان به‌جا خواهیم گذاشت..

با توجه به این واقعیت، صرفاً اذعان به فوریت اقدامات اقلیمی کافی نیست. برای تضمین آینده‌ای پایدار، باید شاخص برجسته‌ی رفاه اقتصادی خود را بازنگری کنیم؛ به گونه‌ای که «پایداری محیط زیست» به بخش مرکزی تعریف ما از رفاه تبدیل شود.

پیوند با متن اصلی: [این‌جا](#)